

در این گیرودار عموی لورنا، ارل برنر در گذشته بود و حالا لورنا آزاد بود تا هر کاری که بخواهد انجام دهد. اومی خواست با جان ازدواج کند. خانم رید و لورنا و لیزی برای عروسی نقشه ها کشیدند . اما جان فراموش نکرده بود که کارور هنوز هم زنده است .

سر انجام روز عروسی رسید. لورنا لباس سفید زیبایی پوشیده بود. هنگامی که مراسم ازدواج در کلیسا به پایان رسید، جان انگشترش را به انگشت لورنا کرد و هر دو به سوی هم برگشتند تا یکدیگر را ببوسند. همینکه جان لورنا را در آغوش گرفت صدای تیری شنید و لورنا بر زمین افتاد. جان او را بلند کرد و با او حرف زد، اما جوابی نشنید و مطمئن شد که او مرده است. او را در بغل خانم رید گذاشت و از کلیسا بیرون دوید . او می دانست که کارور دون به لورنا تیراندازی کرده است؛ و گرچه اسلحه ای نداشت. بر پشت اسبش پرید و رفت تا او را پیدا کند. پس از اندکی اسب بزرگ و سیاه کارور را در جلو خود دید .

کارور پسر کوچکش، نزی را هم با خود برده بود. وقتی که نزی جان را دید، دستهایش را به سوی او دراز کرد و گریه را سرداد. او از پدرش می ترسید .

هر دو اسب لحظه به لحظه بر سرعتشان می افزودند . پس از مدتی به باتلاق نزدیک معدن رسیدند .

در آنجا کارور به جان تیراندازی کرد و او را زخمی ساخت. اما جان از پا نیفتاد و به اسب کارور تنه زد و کارور را به زمین انداخت سپس به نزی گفت که برود و بازی کند و خودش ایستاد تا کارور از جا بلند شود. کارور و

جان بایکدیگر به‌زور آزمایی پرداختند. جان طوری کارور را گرفت که او نمی‌توانست تکان بخورد. وقتی کارور از حال رفت جان به او گفت: «تو مغلوب شدی. برو و دیگر بازنگرد.» اما وقتی که جان کارور را رها کرد، او پایش لیز خورد، و در باتلاق افتاد و غرق شد.

جان انزری را برداشت و به خانه رفت.

هنگامی که به مزرعه رسید روث‌ها بک را در آنجا دید و به او گفت:

«بگذار لورنای عزیزم را بینم و بعد خودم را بکشم.»

روث گفت: «جان عزیزم تو حالا نمی‌توانی او را ببینی. او نمرده، و من امیدوارم که زنده بماند اما اگر حالا تو را ببیند یک‌ه می‌خورد و ممکن است بمیرد. تو هم باید به رختخواب بروی تا حالت بهتر شود.» جان بسختی می‌توانست حرف او را باور کند. روث دستور همه چیز را می‌داد، و آنی هم به او کمک می‌کرد.

جان مدتی بستری بود. در تمام این مدت فکر می‌کرد که چیزی به مرگ لورنا نمانده است.

هنگامی که جان حالش بهتر شد یک‌روز روث به اتاق او آمد و گفت:

«برایت یک مهمان دارم.»

پشت سراو لورنا به درون آمد. او مثل همیشه زیبا بود. جان و لورنا یکدیگر را در آغوش گرفتند و لورنا گفت: «روث جان مرا نجات داد.»

حالا که دون‌ها نابود شده بودند، همه می‌توانستند بدون وحشت،

در آرامش زندگی کنند.





بها : ۳۰ ریال

از این سری منتشر کرده ایم :

- ۱- اردک سحر آمیز
- ۲- کفش بلورین
- ۳- نهنگ سفید
- ۴- فندق شکن
- ۵- پشه بینی دراز
- ۶- آرتور شاه و دلاوران میزگر
- ۷- سندباد بحری
- ۸- اوئیس و غول یک چشم
- ۹- سفرهای مارکو پولو
- ۱۰- جزیره گنج
- ۱۱- های پدی
- ۱۲- شاهزاده های پرنده
- ۱۳- سفید برفی و گل سرخ
- ۱۴- شاهزاده و گدا
- ۱۵- اسپار تاکوس
- ۱۶- خیاط کوچولو
- ۱۷- جزیره اسرار آمیز
- ۱۸- خلیفه ای که لک لک شد
- ۱۹- دیوید کا پرفیلد
- ۲۰- الماس آبی
- ۲۱- دن کیشوت
- ۲۲- سه قفتگذار

- ۲۳- رابین هود و دلاوران جنگل
- ۲۴- خرگوش مشکل گشا
- ۲۵- رابینسون کروزو
- ۲۶- سفرهای گامبا
- ۲۷- پری دریایی
- ۲۸- صندوق پرنده
- ۲۹- پسرک بند انگشتی
- ۳۰- فندق جادو
- ۳۱- بانوی چراغ بدست
- ۳۲- شاهزاده موطلائی
- ۳۳- سلطان ریش بزی
- ۳۴- خرآوازخوان
- ۳۵- آدمک چوبی
- ۳۶- جادوگر شهر زمرد
- ۳۷- سام وحشی
- ۳۸- سنگ شمال
- ۳۹- آلیس در سرزمین عجایب
- ۴۰- اسب سرکش
- ۴۱- جگ غول کش
- ۴۲- آیوا نهو
- ۴۳- آرزوهای بزرگ
- ۴۴- بازمانده سرخ بوستان
- ۴۵- کیم
- ۴۶- دوردنیا در هشتاد و روز
- ۴۷- سرگذشت من
- ۴۸- لورنا دون
- ۴۹- هکلبری فین
- ۵۰- ملا نصرالدین
- ۵۱- گرگ دریا
- ۵۲- تام سیر

- ۵۳- ماجرای خانوادۀ رابینسون
- ۵۴- کنته و نت کریستو
- ۵۵- وحشی کوچولو
- ۵۶- الماس خدای ماه
- ۵۷- هرکول
- ۵۸- پسر پرنده
- ۵۹- دختر مهر بان ستاره ها
- ۶۰- شجاعان کوچک
- ۶۱- بلبل
- ۶۲- امیل و کار آگاهان
- ۶۳- شاهزاده خانم طاووس
- ۶۴- کریستف کلمب
- ۶۵- ملکه زنبور
- ۶۶- امپراتور نامدار
- ۶۷- ترسو
- ۶۸- آینه سحر آمیز
- ۶۹- جانوران حق شناس
- ۷۰- گر به سخنگو
- ۷۱- سیب جوانی و آب زندگی
- ۷۲- پسرک چوپان و گاو نر
- ۷۳- اسب سفید
- ۷۴- آسیاب سحر آمیز
- ۷۵- گنجشک زبان بریده
- ۷۶- دو برادر
- ۷۷- اژدهای شمال
- ۷۸- خواننده تصویرها

سازمان کتابهای طلایی

